

The Feasibility of Implementing Mulla Sadra's Political Philosophy in Building an Islamic State: A Comparative Analysis of the 'Possibility' and 'Impossibility' Perspectives

Abstract:

This study examines and compares two scholarly perspectives—the "Possibility" and "Impossibility" schools—regarding the applicability of Mulla Sadra's political philosophy in constructing an Islamic government. The primary objective of this research is not merely to prove or disprove such applicability, but rather to investigate, evaluate, and comparatively analyze the text-based arguments advanced by each intellectual camp (represented by Lekzayi and Sadr in the Possibility school, and Tabatabaei and Davari in the Impossibility school) in support of their respective claims. The research employs a qualitative, descriptive-analytical methodology based on library research and systematic content analysis of primary and secondary sources. The findings indicate that the fundamental difference between the two schools lies not only in their conclusions but also in their methodological approaches to interpreting Mulla Sadra's texts and their historical-social readings of the Safavid period. The Possibility school, drawing upon concepts such as "the primacy of existence" (*asalat al-wujud*), "substantial motion," and "Wilayah" (Guardianship), extracts a coherent political system from Sadra's works, emphasizing the compatibility of Transcendent Wisdom with Islamic governance. In contrast, the Impossibility school, emphasizing the "decline of political thought" in post-Farabi Islamic philosophy and the "reiteration of al-Farabi's ideas," regards the practical application of Sadra's philosophy as unfeasible for addressing contemporary political challenges. The study concludes that the feasibility of implementing Mulla Sadra's political philosophy depends on the manner in which these arguments are critically interpreted, contextually adapted, and methodologically re-examined in light of contemporary conditions. Ultimately, this research underscores the necessity of moving beyond binary interpretations toward a nuanced, critical engagement with Sadra's philosophical legacy for meaningful political theorization in the Islamic world today.

Keywords: Islamic Government, Transcendent Wisdom, Political Philosophy, Mulla Sadra, School of Possibility, School of Impossibility

بررسی امکان کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت اسلامی: نگاهی به دیدگاه‌های طیف امکان و امتناع

چکیده

این مقاله به بررسی و مقایسه دو رویکرد «امکان» و «امتناع» در خصوص کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت اسلامی می‌پردازد. هدف اصلی پژوهش، نه صرفاً اثبات امکان یا امتناع، بلکه واکاوی، ارزیابی و مقایسه استدلال‌های مستند به متن است که هر یک از این دو طیف فکری (به نمایندگی لکزایی و صدرا در طیف امکان، و طباطبایی و داوری در طیف امتناع) برای اثبات مدعای خود ارائه می‌دهند. روش تحقیق کیفی و توصیفی-تحلیلی بوده و بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد تفاوت دو طیف، نه فقط در نتیجه‌گیری، بلکه در روش استنباط از متون ملاصدرا و قرائت تاریخی-اجتماعی از دوره صفویه است. طیف امکان با استناد به مفاهیمی چون «اصالت وجود» و «ولایت»، نظام سیاسی منسجمی را استخراج می‌کند، در حالی که طیف امتناع با تأکید بر «زوال اندیشه سیاسی» و «تکرار آرای فارابی»، کاربست آن را ناممکن می‌شمارد. این نتیجه می‌گیرد که امکان کاربست، وابسته به نحوه تفسیر و بازخوانی انتقادی این استدلال‌ها در شرایط معاصر است. پژوهش نشان می‌دهد گذار از خوانش‌های تقلیدی به سوی بازخوانی خلاق و تطبیق با مقتضیات زمان و مکان، برای استخراج چارچوبی منسجم جهت حکمرانی ضروری است. بدون توجه به این بازنگری تحلیلی، استفاده از متون کلاسیک در ساختارهای مدرن کارآمدی را نخواهد داشت و نیازمند نظریه‌پردازی است.

واژه‌های کلیدی: حکومت اسلامی؛ حکمت متعالیه؛ فلسفه سیاسی؛ طیف امکان؛ طیف امتناع؛

مقدمه و بیان مسأله

حکومت و حکمرانی از مقوله‌های بنیادین در فلسفه سیاسی بوده و ریشه در مبانی نظری و معرفت‌شناختی فلسفی دارند. در ایران اسلامی، اندیشه‌های فلسفی اسلامی و به‌ویژه حکمت متعالیه صدرایی، نقش مهمی در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و حکومتی ایفا کرده است. ملاصدرا به‌عنوان بنیانگذار حکمت متعالیه، نظام فکری منسجمی را ارائه داده است که می‌تواند به‌عنوان یک مبانی فلسفی برای ساخت حکومت مطرح شود. با این حال، در میان محققان و فیلسوفان معاصر، دیدگاه‌های متفاوتی درباره امکان یا امتناع کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا برای ساخت حکومت وجود دارد.

در سال‌های اخیر، اهمیت بازخوانی فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساختارهای حکومتی مطرح شده است. با این حال، وجود اختلاف‌های جدی در میان محققان درباره کاربری فلسفه ملاصدرا در حکومت، ضرورت بررسی دقیق این مسأله را برجسته می‌کند. درک امکان یا امتناع کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت، از دو دیدگاه نظری و عملی اهمیت دارد. از دیدگاه نظری، این موضوع به بازخوانی مجدد حکمت متعالیه و جایگاه آن در فلسفه سیاسی اسلامی کمک می‌کند و از دیدگاه عملی، می‌تواند راهکارهایی برای تطبیق اندیشه‌های فلسفی با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی کنونی فراهم کند. با توجه به نظرات پژوهشی، هدف این مقاله صرفاً پاسخ به یک پرسش دست‌اول (آیا امکان دارد یا خیر) نیست، بلکه هدف، تحلیل و مقایسه چگونگی استدلال‌آوری دو طیف فکری در این باره است. بنابراین، سوالات پژوهش به شرح زیر می‌باشند

سوال اصلی: طیف‌های فکری «امکان» و «امتناع» چگونه امکان کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا را در ساخت حکومت ارزیابی می‌کنند و استدلال‌های مستند به متن هر کدام چیست؟

سوالات فرعی:

چه تفاوت‌های روش‌شناختی و تفسیری باعث شکل‌گیری دو دیدگاه متفاوت درباره کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا شده است؟

هر یک از دو طیف، کدام بخش از متون ملاصدرا را به‌عنوان مستند اصلی استدلال خود انتخاب می‌کنند؟

آیا با توجه به استدلال‌های مطرح شده، می‌توان چارچوبی منسجم برای کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت اسلامی امروز ارائه داد؟

مقاله در شش بخش اصلی سازماندهی شده است: ابتدا چکیده و کلمات کلیدی آورده شده است. سپس مقدمه و بیان مسئله با توجه به ضرورت و اهمیت موضوع تنظیم شده است. در ادامه، مبانی نظری و پیشینه پژوهش شامل تعریف مفاهیم کلیدی و مرور دیدگاه‌های قبلی ارائه شده است. پس از آن، روش‌شناسی تحقیق با تأکید بر روش کیفی و تحلیل محتوا تشریح شده است. در نهایت بعد از تحلیل مضامین و مقایسه دو دیدگاه، یافته‌ها، بحث و نتیجه‌گیری و پیشنهادات ارائه شده است.

مبانی نظری

۱. فلسفه سیاسی

موضوع فلسفه، پرداختن به مباحثی در مورد نظام خلقت، هدف از آفرینش، مبدأ و معاد می باشد و چون و چراگونه و عقلی به آن می پردازد. فلسفه سیاسی دانشی است که به روشی فلسفی در پی درک و فهم حقایق امور سیاسی و تبیین آنهاست یا به دنبال جایگزینی معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای باور است. فلسفه سیاسی (اسلامی) معرفت به موضوعات کلان و مبنایی سیاسی جامعه‌ی اسلامی که به مسائل کلان و اساسی سیاست و حکومت در جامعه اسلامی می‌پردازد و به دنبال پرسش‌هایی مبنایی در حوزه سیاست، حکومت و قدرت در جامعه اسلامی است.

فلسفه سیاسی شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی بنیادهای نظری، ارزشی و معرفتی نظام‌های سیاسی می‌پردازد. این شاخه در پی تبیین مبانی اخلاقی، وجودی و منطقی قدرت، حکومت، عدالت، آزادی و دیگر مفاهیم کلیدی سیاسی است. «هر جهان‌بینی و حکمتی در دل خود حکمت عملی به همراه دارد. ما باید با قدرت اجتهاد فروع را از مبانی استخراج کنیم. فلسفه سیاسی یک فلسفه مضاف است و خود سیاست از فروع حکمت عملی است» (آیت‌الله جوادی آملی، ۱۳۸۷).

در اسلام، فلسفه سیاسی نه تنها در قالب نظریه‌های سیاسی و قدرت، بلکه در چارچوب شریعت و عرفان نیز شکل گرفته است. این امر باعث می‌شود تا فلسفه سیاسی اسلامی از نظر روش‌شناختی و هدف‌گذاری با فلسفه سیاسی غربی تفاوت‌های عمیقی داشته باشد. «فلسفه سیاسی (اسلامی)، معرفت به موضوعات کلان و مبنایی سیاسی جامعه اسلامی است که به مسائل کلان و اساسی سیاست و حکومت در جامعه اسلامی می‌پردازد و به دنبال پرسش‌هایی مبنایی در حوزه سیاست، حکومت و قدرت در جامعه اسلامی است ... فلسفه سیاسی دانشی است که به روشی فلسفی در پی درک و فهم حقایق امور سیاسی و تبیین آنهاست یا به دنبال جایگزینی معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای باور است» (ملاصدرا، ۱۳۹۴؛ ۴۴).

۲. فلسفه سیاسی و حکمت متعالیه

فلسفه سیاسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه، با مباحثی چون عدالت، قدرت، حکومت، شریعت، ولایت و مدینه فاضله سروکار دارد. در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در حکمت متعالیه صدرایی، این مباحث در چارچوب وحدت عقل و شرع و با توجه به اهداف معنوی و مادی جامعه مطرح می‌شوند. کتاب «فلسفه سیاسی صدرالمتألهین» در پی آن است که به مباحث ملاصدرا در جایگاه فیلسوف سیاسی توجه کند. این کتاب ضمن اثبات شأنیت و ظرفیت فلسفه سیاسی ملاصدرا بر آن است این نکته را مطرح و برجسته سازد که ملاصدرا هم واجد فلسفه سیاسی است و هم این فلسفه را بر قیاس فلسفه او می‌توان فلسفه سیاسی متعالیه نامگذاری کرد (لکزایی، ۱۳۹۶: ۵۵). شریف لکزایی در این زمینه معتقد است: «ملاصدرا در آغاز حیات علمی خویش به مشی رایج علمی زمانه عمل کرده و در ابتدا به اشراف کامل بر تفکرات موجود به ویژه دو مکتب فلسفی مشاء و اشراق رسیده است آنگاه در مرتبه‌ای دیگر

با چرخش بسیار مهم از اصالت ماهیت به اصالت وجود روی کرده و مکتب فلسفی متعالیه را نظام و قوام بخشیده است» (لکزایی، ۱۳۹۶: ۵۵). حکمت متعالیه صدرایی معطوف به حکومت و سیاست است و به همین سبب، بدان حکمت متعالی سیاسی می‌گوییم (صدر، ۱۳۹۶، ۲۴).

۳. ولایت و حکومت در نگاه ملاصدرا

ملاصدرا در منظومه فلسفی خود، ولایت را به‌عنوان امتداد نبوت مطرح می‌کند. او ولایت را به‌عنوان وظیفه‌ای الهی می‌داند که به دنبال تحقق عدالت و هدایت جامعه است. «از نظر ملاصدرا، سیاست به معنای تدبیر و هدایت جامعه از دنیا به آخرت به منظور تقرب به خداوند متعال می‌باشد؛ حرکت از خودپرستی به خداپرستی و از شرک به توحید. چنین سیاستی به انبیاء، ائمه و علمای واجد شرایط اختصاص دارد. براساس دیدگاه ملاصدرا انسانها دو راه در پیش دارند: ۱- راه خدا و ۲- راه طاغوت» (لکزایی، ۱۳۸۱: ۸۷). سیاست از شریعت قابل تفکیک نیست، بلکه تابع شریعت است: نسبت نبوت به شریعت مانند نسبت روح است به جسد ... و سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد (مصلح، ۱۳۷۵: ۶۹). ملاصدرا در آغاز مباحث خود در زمینه ریاست مدینه فاضله به آن تصریح می‌کند، نقصان انسان و نیازمندی اش در زندگی به نبی است. یعنی انسان یا با باید پیام بر باشد یا پیامبری برایش بیاید. «خلیفه الله در مباحث ملاصدرا کسی است که واجد ساحت عرفان، حکمت و فقاہت به طور همزمان باشد» (لکزایی، ۱۳۹۶، ۱۷۷).

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه فلسفه سیاسی ملاصدرا را می‌توان از حیث موضوعی و رویکردی به هشت دسته کلی تقسیم‌بندی کرد. دسته نخست به بررسی امکان کاربست اندیشه سیاسی وی در حکومت اسلامی می‌پردازد. پژوهشگرانی همچون شریف لکزایی و علیرضا صدرا در این گروه قرار دارند که با تألیف آثاری مانند «سیاست متعالیه»، ملاصدرا را فیلسوفی سیاسی دانسته و نظام فکری او را قابل استخراج و تطبیق با ساختار حکومتی می‌دانند. در مقابل، دسته دوم به نقد این امکان پرداخته‌اند. اندیشمندانی مانند رضا داوری اردکانی و سید جواد طباطبایی معتقدند فلسفه سیاسی پس از فارابی دچار زوال شده و ملاصدرا تنها مکرر آرای پیشینیان است و نظام سیاسی مستقلی ندارد.

دسته‌های سوم تا ششم به مفاهیم جزئی‌تر اختصاص دارند. برخی پژوهش‌ها رابطه سعادت و سیاست، ویژگی‌های رئیس مدینه فاضله و پیوند شریعت و سیاست را واکاوی کرده‌اند. برای مثال، زهرا محمدی و محسن جبارنژاد به نسبت‌سنجی دین و سیاست در اندیشه ملاصدرا و مقایسه آن با فیلسوفانی چون هگل پرداخته‌اند. دسته‌های دیگر نیز به تبیین جایگاه نبوت، ولایت، امامت و نقش انسان ایده‌آل در حکومت اسلامی از منظر ملاصدرا توجه داشته‌اند. همچنین پژوهش‌های تطبیقی میان اندیشه ملاصدرا و فلاسفه اسلامی پیشین یا غربی در دسته هفتم قرار می‌گیرند که به مقایسه مبانی معرفت‌شناختی و سیاسی می‌پردازند. دسته هشتم نیز شامل مطالعات کلی‌تری است که به ساختار اندیشه سیاسی ملاصدرا به صورت عمومی پرداخته‌اند.

با وجود گستردگی این پژوهش‌ها، دو شکاف دانشی عمده مشاهده می‌شود. نخست، تحلیل و مقایسه ناکافی دو طیف «امکان» و «امتناع» است. اغلب منابع موجود، گزارش‌هایی تک‌گرایشی ارائه داده‌اند؛ بدین معنا که نویسندگان یا یک‌جانبه امکان‌کاربست را پذیرفته‌اند یا آن را رد کرده‌اند، اما مقایسه انتقادی و سیستماتیک این دو دیدگاه در کنار هم کمتر صورت گرفته است. دوم، نیاز به تحلیل روش‌شناختی از نحوه استدلال دو طیف است. بسیاری از منابع بدون واکاوی روش‌شناختی، صرفاً به بیان دیدگاه پرداخته‌اند؛ اینکه آیا استدلال‌ها استنادمحور هستند یا استنباطی، و مبانی روشی هر طیف چیست، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

مقاله حاضر با هدف پر کردن این خلأها، به صورت سیستماتیک به مقایسه این دو طیف پرداخته و نقاط قوت و ضعف هر یک را با تمرکز بر روش‌شناسی استدلال‌ها ارزیابی می‌کند. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی سعی دارد تا با کنار هم نهادن آراء، تصویری جامع از مناقشه علمی موجود ترسیم نماید. این رویکرد نه تنها جمع‌بندی دقیقی از وضعیت موجود دانش فراهم می‌کند، بلکه زمینه را برای بحث‌های آینده درباره کاربست حکمت متعالیه در حکومت فراهم می‌سازد.

روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق با استفاده از رویکرد کیفی و روش تحلیل محتوا انجام شده است. فلسفه این پژوهش، فلسفه تفسیری است. زیرا تحقیق درباره تفسیرهای مختلف از منظومه فلسفی ملاصدرا و تطبیق آن با واقعیت‌های سیاسی معاصر است. رویکرد تحقیق، استقرایی است. زیرا ابتدا به مطالعه متن و تحلیل منابع اولیه می‌پردازیم و سپس به استنتاج‌های کلی درباره امکان یا امتناع کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا در حکومت می‌رسیم. استراتژی تحقیق، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا است. منابع اولیه شامل آثار ملاصدرا مانند «مبدأ و معاد» و «شواهد الربوبیه» و منابع ثانویه شامل آثار لک‌زایی، صدرا، طباطبایی و داوری است. روش گردآوری داده، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا است.

بخش اول: تحلیل مضامین از دو طیف امکان و امتناع در کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا

تحلیل مضامین و استدلال‌های طیف امکان در کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا

طیف امکان به نمایندگی فکری برادران لک‌زایی و علیرضا صدرا، معتقدند اندیشه سیاسی ملاصدرا انتقادی، نظام‌مند و قابل استخراج برای ساختار نظری حکومت اسلامی است. در ادامه، استدلال‌های این طیف در چهار دسته اصلی و با تلفیق آراء نویسندگان ارائه می‌شود.

دسته اول: مبانی هستی‌شناختی و روش‌شناختی فلسفه سیاسی متعالیه

در تبیین مبانی هستی‌شناختی، شریف لک‌زایی با استناد به سیر تحول فکری ملاصدرا استدلال می‌کند که وی صرفاً مقلد فلاسفه پیشین نبوده، بلکه با چرخش از «اصالت ماهیت» به «اصالت وجود»، نظام فلسفی منسجمی بنا نهاده است. به باور وی، ملاصدرا در آغاز حیات علمی خویش به مشی رایج علمی زمانه عمل کرده و پس از اشراف بر مکاتب مشاء و اشراق، با چرخشی مهم مکتب فلسفی متعالیه را نظام و قوام بخشیده است (لک‌زایی، ۱۳۹۶: ۵۵). این دیدگاه نشان می‌دهد که ملاصدرا فیلسوفی جهانی است که فلسفه یونانی را به حد کمال رسانده و با اسلام

تلفیق کرده است؛ امری که سبب شده فلسفه متعالیه به نظامی فکری، منسجم و کاربردی تبدیل شود (لکزایی، ۱۳۸۱: ۴۵). در تکمیل این بحث، علیرضا صدرا با تعریفی جامع از سیاست در حکمت متعالیه استدلال می‌کند که سیاست صرفاً مقوله‌ای سازمان‌دهنده نیست، بلکه دارای بعد الهی و معنوی است. وی سیاست را اعم از نبوت به مثابه راهنمایی راهبردی و امامت به مثابه راهبری راهبردی می‌داند که مفهومی عجین با شیعه است (صدرا، ۱۳۹۶: ۸۵). همچنین در خصوص رابطه شریعت و سیاست، لکزایی تأکید می‌کند که سیاست بدون شریعت مانند جسدی بی‌روح است و شریعت ضامن سعادت اجتماعی است (لکزایی، ۱۳۹۶: ۱۰۴). وی با اشاره به نظریه حرکت جوهری، امکان تعامل با ساختارهای معاصر را فراهم می‌داند و معتقد است قالب‌های ساختاری جامعه می‌تواند برگرفته از ساختارهای موجود جهان باشد، مشروط بر اینکه محتوا اسلامی باشد تا ناسازگاری ایجاد نکند (لکزایی، ۱۳۹۶: ۲۳۳-۲۳۲). صدرا نیز ولایت مطلقه را حاکمیتی بنیانی، فراگیر، نظام‌مند و هدفمند می‌داند که در چارچوب شریعت و حکمت متعالیه شکل گرفته است (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۷۷-۲۷۸).

دسته دوم: ساختار حکومتی و جایگاه نبوت، امامت و ولایت

در بحث ساختار حکومتی، برادران لکزایی با استناد به متون ملاصدرا، نبوت و ولایت را دو مسیر هدایت جامعه می‌دانند که در نظام فکری ملاصدرا به عنوان راه خدا مطرح شده و در خدمت سعادت اجتماعی قرار می‌گیرند (لکزایی، ۱۳۸۱: ۸۷). از دیدگاه آنان، خلیفه‌الله در مباحث ملاصدرا کسی است که واجد ساحت عرفان، حکمت و فقاقت به طور همزمان باشد (لکزایی، ۱۳۹۶: ۱۷۷). این نگاه نبوت را رئیس ساختار حکومتی و امامت را ادامه‌دهنده آن می‌شمارد. علیرضا صدرا با پیوند نظریه و عمل، حکمت متعالیه را مبنای نظری نظام جمهوری اسلامی می‌داند و معتقد است نظریه و نظام سیاسی متعالی امام خمینی (ره)، تداوم، تکامل و کاربردی عملی و عینی حکمت متعالی سیاسی است (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۲). وی ریشه‌های تحولات سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی را ناشی از حکمت صدرایی می‌داند و تأکید می‌کند که باید از جنبه‌های نظری حکمت متعالیه فراتر رفت و به جنبه‌های عملی و راهبردی وارد شد (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۵). این استدلال‌ها نشان می‌دهد که طیف امکان، نبوت را نه تنها یک مقوله معنوی، بلکه یک مقوله سیاسی و حکومتی می‌دانند و ولایت را ادامه‌دهنده این ساختار در عصر غیبت می‌شمارند که در نظام جمهوری اسلامی تجلی یافته است.

دسته سوم: مدینه فاضله، سعادت و توجه توأمان به معاش و معاد

در خصوص مدینه فاضله و سعادت، لکزایی با اشاره به مباحث ملاصدرا درباره ریاست مدینه فاضله استدلال می‌کند که ملاصدرا مباحث فارابی را به اجمال آورده و این مباحث به گونه‌ای است که می‌توان آنها را در قالب نظام سیاسی اسلامی به کار گرفت (لکزایی، ۱۳۹۶: ۲۲۳). همچنین وی با رد ادعای غفلت ملاصدرا از معاش تأکید می‌کند که ملاصدرا به معاش و معاد غفلت نکرده و سعادت را ترکیبی از هر دو می‌داند (لکزایی، ۱۳۹۶: ۳۵۵). این دیدگاه نشان می‌دهد نظام فکری ملاصدرا قابلیت اداره امور مادی و معنوی جامعه را دارد. علیرضا صدرا نیز دو کتاب «مبدأ و معاد» و «الشواهد الربوبیه» را منابع اصلی استخراج منظومه سیاسی صدرالمآلهین مناسب می‌داند (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۲). وی با اطمینان از غنای منابع فکری حکمت متعالیه برای حکمرانی معاصر استدلال می‌کند که ما

اکنون در زمینه فلسفه سیاسی صدرا دست خالی نیستیم، بلکه تولیدات موجود به اندازه‌ای هست که می‌توان با آنها کشوری را اداره کرد (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۷). بنابراین، طیف امکان معتقد است که با توجه به اصالت وجود و توجه به مسائل معنوی و مادی، حکمت متعالیه دارای قابلیت تطبیق با شرایط معاصر است و می‌توان از آن برای ساختارهای اقتصادی و اجتماعی استفاده کرد.

دسته چهارم: نقش عرفان و اخلاق در تکمیل سیاست نظری و عملی

در نهایت، در بحث نقش عرفان و اخلاق، لک‌زایی در تقابل با دیدگاه‌های عزلت‌گزینانه، عرفان را عنصری سازنده در نظام سیاسی ملاصدرا می‌داند و معتقد است عرفان در حکمت متعالیه مکمل سیاست و هدایت‌گر جامعه است (لک‌زایی، ۱۳۹۶: ۱۷۷). این دیدگاه عرفان را یک عنصر مثبت و سازنده می‌شمارد که در تضاد با نگاه منتقدان است. علیرضا صدرا نیز توسعه متوازن جامعه را منوط به نظریه‌پردازی در حوزه حکمت سیاسی متعالیه می‌داند و بیان می‌کند که توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و اجتماعی و نیز تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی جامعه در گرو نظریه‌پردازی و نظریه‌سازی در این حوزه است (صدرا، ۱۳۹۶: ۳۲). این استدلال‌ها نشان می‌دهد که طیف امکان، اخلاق و عرفان را مرکزیت زیادی در تبیین نظام سیاسی می‌دهند و انسان ایده‌آل اسلامی را انسانی عارف، فاضل و ولایی می‌شمارند. بنابراین، فلسفه سیاسی متعالیه می‌تواند به عنوان چارچوبی برای رهبری فکری و سیاسی در جامعه اسلامی معاصر عمل کند و نیازمند توجه بیشتر به ابعاد عملی و راهبردی این فلسفه است.

جدول ۱: خلاصه استدلال‌های طیف امکان در چهار دسته اصلی

دسته استدلالی	محتوای استدلال	مستندات و ارجاعات کلیدی
۱. انسجام نظام فلسفی به مثابه زیربنای سیاسی	ملاصدرا با تلفیق حکمت مشاء، اشراق، عرفان و معارف قرآنی، نظام فکری منسجمی بنا نهاده که قابلیت استخراج مبانی سیاسی را دارد	لک‌زایی (۱۳۹۶: ۵۵): چرخش از اصالت ماهیت به اصالت وجود؛ لک‌زایی (۱۳۸۱: ۴۵): تکمیل فلسفه یونانی در چارچوب اسلامی
۲. اصالت وجود و تبعیت سیاست از شریعت	سیاست در نظام فکری ملاصدرا تابع شریعت است؛ این تابعیت تعادل‌بخش و ضامن سعادت اجتماعی است، نه محدودکننده	لک‌زایی (۱۳۹۶: ۱۰۴): «سیاست بدون شریعت مانند جسد بی‌روح است»؛ صدرا (۱۳۹۶: ۸۵): سیاست اعم از نبوت و امامت در چارچوب الهی
۳. ولایت مطلقه به عنوان حاکمیت نظام‌مند	ولایت مطلقه حاکمیتی فراگیر، قانون‌محور و هدفمند است که قابلیت مدیریت جامعه اسلامی را دارد و در جمهوری اسلامی تجلی یافته	صدرا (۱۳۹۶: ۲۷۷-۲۷۸): ولایت مطلقه به مثابه حاکمیت بنیانی فراگیر و نظام‌مند؛ صدرا (۱۳۹۶: ۲۲): تداوم حکمت متعالیه در نظام جمهوری اسلامی
۴. توجه توأمان به معاش و معاد	ملاصدرا به هر دو بعد مادی و معنوی سعادت توجه دارد؛ لذا فلسفه او قابلیت اداره امور معاشی و معنوی جامعه را داراست.	لک‌زایی (۱۳۹۶: ۳۵۵): «ملاصدرا به معاش و معاد غفلت نکرده»؛ صدرا (۱۳۹۶: ۲۷): کفایت تولیدات فکری حکمت متعالیه برای حکمرانی معاصر

جمع‌بندی: طیف امکان با استناد به انسجام نظام فلسفی ملاصدرا، اصالت وجود، مفهوم ولایت و توجه به سعادت ترکیبی، استدلال می‌کند که فلسفه سیاسی متعالیه قابلیت کاربست در حکومت اسلامی معاصر را دارد، مشروط بر بازخوانی انتقادی و تطبیق با شرایط زمانی و مکانی جدید.

تحلیل مضامین و استدلال‌های طیف امتناع در کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا

طیف امتناع به نمایندگی فکری سید جواد طباطبایی و رضا داوری‌اردکانی، معتقدند فلسفه سیاسی ملاصدرا فاقد نظام‌مندی، نوآوری و قابلیت کاربست عملی در ساخت حکومت معاصر است. در ادامه، استدلال‌های این طیف در چهار دسته اصلی و با تلفیق آراء دو اندیشمند ارائه می‌شود.

دسته اول: زوال تاریخی اندیشه سیاسی و عدم نوآوری در فلسفه ملاصدرا

طباطبایی با تأکید بر مفهوم تاریخی «انحطاط»، معتقد است فلسفه سیاسی در ایران پس از فارابی دچار زوال بنیادین شده و ملاصدرا واپسین نماینده این سنت فلسفی است که در شرایط انحطاط فرهنگی و سیاسی دوره صفویه می‌زیسته است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳۳۷). وی تأکید می‌کند که انحطاط مقوله‌ای اخلاقی یا دینی نیست، بلکه مفهومی تاریخی است که باید در چارچوب تحولات فرهنگی و سیاسی تحلیل شود: «اگر انحطاط به عنوان مفهومی در تبیین تاریخی به کار گرفته نشده باشد، بخش‌هایی از آن توضیح داده نخواهد شد» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴۳۳). داوری‌اردکانی نیز با همین رویکرد، ملاصدرا را دنباله‌رو فارابی می‌داند و معتقد است فلسفه سیاسی اسلامی با فارابی شروع و با ملاصدرا پایان یافته است: «فارابی؛ شروع و پایان فلسفه در جهان اسلام» (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۴). طباطبایی همچنین استدلال می‌کند که ملاصدرا در بحث سیاست و مدینه فاضله، تنها تکرارکننده و تلخیص‌کننده آراء فارابی بوده و هیچ نوآوری جدی ایجاد نکرده است: «آنچه صدرالدین شیرازی درباره سیاست آورده، فاقد کمترین اهمیت است... این تأکید بیشتر ناشی از تکرار سخنان آنان است» (طباطبایی (الف)، ۱۳۸۷: ۳۴۲-۳۴۳).

دسته دوم: غفلت از معاش و غلبه نگاه معادگرایانه بر اندیشه سیاسی

طباطبایی با تحلیل نگاه ملاصدرا به دنیا و معاش، معتقد است در نظام فکری وی، دنیا اصالت وجودی ندارد و تنها در خدمت معاد قرار گرفته است: «دنیا، در فلسفه ناظر بر باطن صدرالدین شیرازی، اصالت و استقراری ندارد و شالوده امنیت آن نیز سست‌تر از آن است که بتوان به آن اطمینان کرد» (طباطبایی (الف)، ۱۳۸۷: ۳۳۹-۳۴۱). این غفلت از مسائل معاشی و سیاسی، محدودیتی جدی در کاربست فلسفه ملاصدرا برای ساختارهای حکومتی معاصر ایجاد می‌کند. داوری‌اردکانی نیز با تأکید بر ناکارآمدی فلسفه اسلامی برای حل مسائل کنونی استدلال می‌کند: «با دانستن مطالب مابعدالطبیعه ارسطو و شفای ابن سینا و شواهد الربوبیه ملاصدرا... مسائل کنونی زندگی را نمی‌توان حل کرد» (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۳). از دیدگاه این طیف، غلبه نگاه معادگرایانه و عرفانی، سبب شده است فلسفه سیاسی ملاصدرا فاقد ظرفیت پاسخگویی به چالش‌های مادی و اجتماعی حکومت‌داری معاصر باشد.

دسته سوم: غیبت سیاست نظری و عدم نظام‌مندی در اندیشه سیاسی ملاصدرا

طباطبایی معتقد است در نظام فکری ملاصدرا، سیاست نظری غیبت کرده و این امر مقدمه‌ای برای حذف سیاست نظری از مجموعه دانش‌های اسلامی بوده است: «ملاصدرا در نظام فکری خود به سیاست نظری توجهی نکرده و تنها به تکرار و تلخیص آراء فارابی اکتفا کرده است» (طباطبایی (الف)، ۱۳۸۷: ۳۴۱). داوری‌اردکانی نیز با نقد معکوس شدن رابطه فلسفه و سیاست در سنت اسلامی، استدلال می‌کند که فلسفه از مقوله سیاست فاصله گرفته و سیاست به جای فلسفه تصمیم‌گیرنده شده است: «اکنون سیاست می‌خواهد ملاک و میزان فلسفه باشد و تکلیف حق و باطل فلسفه را معین کند» (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵). وی همچنین به شکل‌گیری ساختارهای فکری از بالا به پایین اشاره کرده و معتقد است فلسفه اسلامی به ابزار توجیه ساختارهای سیاسی تبدیل شده است: «فلسفه‌ای که استخدام شود و به عنوان وسیله به کار رود، اساس سیاست نمی‌شود، بلکه دیگر فلسفه نیست» (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۵). این استدلال‌ها نشان می‌دهد طیف امتناع، فلسفه سیاسی ملاصدرا را فاقد استقلال نظری و نظام‌مندی لازم برای استخراج یک چارچوب حکومتی می‌داند.

دسته چهارم: نیاز به تغییر روش اندیشیدن و عدم ارائه راهکار عملی توسط فیلسوفان اسلامی

داوری‌اردکانی با تأکید بر لزوم تغییر روش اندیشیدن، معتقد است فیلسوفان اسلامی فقط می‌توانند الهام‌بخش باشند، اما راهکار مستقیم برای مسائل امروز ارائه نمی‌دهند: «فلسفه درس آینده است و کسی درس آینده را می‌آموزد که با شرایط امکان چیزها و کارها آشنا باشد... فلسفه و فیلسوف تابع شرایط زمان و مکان آفاقی نیستند» (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳). وی تمایز روشنی میان فلسفه و علوم اجتماعی قائل شده و تأکید می‌کند نباید فلسفه را با جامعه‌شناسی و اقتصاد خلط کرد. طباطبایی نیز با نگاه تاریخی-انتقادی خود، معتقد است استخراج نظام سیاسی از متون ملاصدرا بدون توجه به زمینه تاریخی و فرهنگی دوره صفویه، روشی نادرست است. بنابراین، طیف امتناع بر این باور است که برای پاسخگویی به چالش‌های سیاسی معاصر، باید از سنت فلسفی اسلامی فراتر رفت و به نظریه‌پردازی جدیدی دست یافت که با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی امروز همخوانی داشته باشد.

جدول ۲: خلاصه استدلال‌های طیف امتناع در چهار دسته اصلی

دسته استدلالی	محتوای استدلال	مستندات و ارجاعات کلیدی
۱. زوال اندیشه سیاسی در دوره صفوی	فلسفه سیاسی پس از فارابی دچار انحطاط تاریخی شده و ملاصدرا در شرایط زوال فرهنگی-سیاسی صفویه می‌زیسته است؛ لذا محصول فکری او فاقد ظرفیت نظام‌سازی سیاسی است.	طباطبایی (۱۳۸۷: ۳۳۷): ملاصدرا واپسین نماینده اندیشه فلسفی اسلامی؛ طباطبایی (۱۳۹۰: ۴۳۳): «انحطاط مقوله‌ای اخلاقی نیست، بلکه مفهومی در تبیین تاریخی است»
۲. عدم نوآوری و تکرار آرای فارابی	ملاصدرا در حوزه سیاست نظری، تنها مکرر و ملخص آراء فارابی است و هیچ ابتکار یا نظام سیاسی مستقلی ارائه نداده است.	طباطبایی (الف، ۱۳۸۷: ۳۴۲-۳۴۳): «آنچه صدرالدین شیرازی درباره سیاست آورده، فاقد کمترین اهمیت است... ناشی از تکرار سخنان آنان است»؛ داوری‌اردکانی (۱۳۹۴): «فارابی؛ شروع و پایان فلسفه در جهان اسلام»
۳. غلبه معاد بر معاش و سیاست نظری	در نظام فکری ملاصدرا، دنیا و معاش اصالت ندارند و تنها در خدمت معاد قرار گرفته‌اند؛ لذا غفلت از مسائل معاشی، محدودیتی جدی در کاربست سیاسی ایجاد	طباطبایی (الف، ۱۳۸۷: ۳۳۹-۳۴۱): «دنیا... اصالت و استقراری ندارد و شالوده امنیت آن سست‌تر از آن است که بتوان به آن اطمینان

می‌کند	کرد؛ داور اردکانی (۱۳۹۳): با متون فلسفی گذشته «مسائل کنونی زندگی را نمی‌توان حل کرد»
۴. معکوس شدن رابطه فلسفه و سیاست	داوری اردکانی (۱۳۹۰: ۲۴-۲۵): «اکنون سیاست در سنت اسلامی، فلسفه از مقوله سیاست فاصله گرفته و سیاست به جای فلسفه تصمیم‌گیرنده شده است؛ فلسفه‌ای که استخدام سیاست شود، دیگر فلسفه نیست. نیست.
	داوری اردکانی (۱۳۹۰: ۲۵): «فلسفه‌ای که استخدام شود... دیگر فلسفه نیست و شاید به سیاست آسیب برساند»

جمع‌بندی: طیف امتناع با استناد به زوال تاریخی اندیشه سیاسی، عدم نوآوری ملاصدرا، غلبه نگاه معادگرایانه و معکوس شدن نسبت فلسفه و سیاست، استدلال می‌کند که فلسفه سیاسی ملاصدرا فاقد نظام‌مندی و ظرفیت کاربست مستقیم در حکومت اسلامی معاصر است و نیازمند گذر از سنت فلسفی و نظریه‌پردازی جدید است.

جدول ۳: مقایسه استدلال‌ها و روش‌شناسی طیف امکان و امتناع در تفسیر فلسفه سیاسی ملاصدرا

عناصر مقایسه	طیف امکان (لک‌زایی، صدرا)	طیف امتناع (طباطبایی، دآوری)
روش استنباط از متن	استخراجی و تلفیقی: تلاش برای استخراج مبانی سیاسی از دل مباحث هستی‌شناسی و عرفانی.	تاریخی و انتقادی: بررسی متن در بستر تاریخی دوره صفویه و نقد کمبود سیستم‌مندی.
استدلال کلیدی درباره نظام سیاسی	ملاصدرا دارای «فلسفه سیاسی متعالیه» است که منسجم و قابل کاربست است.	ملاصدرا نظام سیاسی مستقلى ندارد و تنها مکرر آرای فارابی است.
استدلال درباره شریعت و سیاست	سیاست تابع شریعت است و این نقطه قوت و ایجاد تعادل است (استناد به تمثیل روح و جسد).	غلبه شریعت باعث غیبت سیاست نظری و مستقل شده است (نقد وابستگی سیاست به فقه).
استدلال درباره مدینه فاضله	مدینه فاضله ملاصدرا الگویی برای حکومت اسلامی معاصر است (قابلیت تطبیق).	مدینه فاضله ملاصدرا تکراری و غیرواقع‌بینانه برای دنیای مدرن است.
استدلال درباره معاش و معاد	ملاصدرا به هر دو توجه دارد (سعادت ترکیبی). استدلال به آیات و روایات در متون صدرا.	ملاصدرا تنها به معاد توجه دارد و معاش وسیله است. استدلال به غلبه مباحث اخروی در اسفار.
نگاه به فلسفه یونانی	ملاصدرا فلسفه یونانی را در چارچوب اسلامی تکمیل کرده است (نقد تکمیلی).	ملاصدرا تنها به تکرار و تلخیص آراء فلاسفه یونانی اکتفا کرده است (نقد تقلیدی).
کارکرد عرفان در سیاست	عرفان مکمل سیاست و هدایت‌گر جامعه است (عرفان سیاسی).	توجه به عرفان سبب محدودیت کاربست فلسفه در حکومت شده است (عرفان عزلت‌گزین).
نتیجه‌گیری درباره کاربست	امکان کاربست وجود دارد مشروط به بازخوانی انتقادی و تطبیق.	کاربست مستقیم امتناع دارد و نیازمند گذر از سنت فلسفی است.

یافته‌ها

در این پژوهش، یافته‌های به‌دست‌آمده از تحلیل‌های دقیق دیدگاه‌های طیف‌های امکان و امتناع نشان می‌دهند که امکان کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت وجود دارد، اما این امر نیازمند بازنگری تحلیلی، بازخوانی انتقادی و تطبیق با شرایط معاصر است. در ادامه، پاسخ به سوالات پژوهش بر اساس استدلال‌های احصاء‌شده ارائه می‌گردد.

در پاسخ به سوال اصلی (ارزیابی دو رویکرد): طیف امکان با استدلال هستی‌شناسانه (اصالت وجود) و طیف امتناع با استدلال تاریخی-جامعه‌شناختی (زوال اندیشه) به نتایج متضاد رسیده‌اند. هر دو طیف به متون ملاصدرا رجوع می‌کنند، اما لایه‌های متفاوتی از متن را هدف قرار می‌دهند (طیف امکان لایه‌های باطنی و کلیات را، و طیف امتناع لایه‌های تاریخی و کمبود جزئیات نهادی را). طیف امکان (لکزایی، صدرا) با رویکردی استنادمحور و تلفیقی، ملاصدرا را فیلسوفی سیاسی می‌دانند که نظام فکری منسجمی با عنوان «فلسفه سیاسی متعالیه» ارائه داده است. استدلال‌های اصلی این طیف عبارتند از: ۱) انسجام نظام فلسفی حاصل از تلفیق حکمت مشاء، اشراق، عرفان و معارف قرآنی که قابلیت استخراج مبانی سیاسی را دارد (لکزایی، ۱۳۹۶: ۵۵)؛ ۲) اصالت وجود و تبعیت سیاست از شریعت به‌عنوان نقطه قوت نظام فکری که تعادل‌بخش حکومت اسلامی است (لکزایی، ۱۳۹۶: ۱۰۴)؛ ۳) ولایت مطلقه به‌مثابه حاکمیتی فراگیر، نظام‌مند و هدفمند که قابلیت مدیریت جامعه را دارد (صدرا، ۱۳۹۶: ۲۷۷-۲۷۸)؛ و ۴) توجه توأمان به معاش و معاد که نشان‌دهنده ظرفیت فلسفه صدرا برای اداره امور مادی و معنوی جامعه است (لکزایی، ۱۳۹۶: ۳۵۵).

در مقابل، طیف امتناع (طباطبایی، داوری) با رویکردی تاریخی-انتقادی، فلسفه سیاسی ملاصدرا را فاقد نظام‌مندی و قابلیت کاربست عملی می‌دانند. استدلال‌های محوری این طیف شامل: ۱) زوال اندیشه سیاسی در دوره صفوی و زندگی ملاصدرا در شرایط انحطاط فرهنگی-سیاسی که محصول فکری او را فاقد ظرفیت نظام‌سازی می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳۳۷)؛ ۲) عدم نوآوری و تکرار آرای فارابی بدون ارائه نظام سیاسی مستقل (طباطبایی، الف، ۱۳۸۷: ۳۴۳-۳۴۲)؛ ۳) غلبه نگاه معادگرایانه و غفلت از معاش که محدودیتی جدی در کاربست سیاسی ایجاد می‌کند (طباطبایی، الف، ۱۳۸۷: ۳۳۹-۳۴۱)؛ و ۴) معکوس شدن رابطه فلسفه و سیاست که سبب شده فلسفه به ابزار توجیه ساختارهای سیاسی تبدیل شود (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵).

تفاوت‌های روش‌شناختی (استنباطی در برابر تاریخی) و تفاوت در پیش‌فرض‌های درباره نسبت دین و سیاست در دنیای مدرن، عامل اصلی (واگرایی) است. طیف امکان از روش «استنباطی-استخراجی» استفاده می‌کند؛ بدین معنا که با استناد مستقیم به متون ملاصدرا، مبانی سیاسی را از دل مباحث هستی‌شناختی و عرفانی استخراج می‌نماید. این طیف پیش‌فرض دارد که فلسفه اسلامی قابلیت تطبیق با شرایط معاصر را دارد و شریعت و سیاست در نظام فکری ملاصدرا رابطه‌ای ارگانیک و تعادل‌بخش دارند. در مقابل، طیف امتناع از روش «تحلیلی-تاریخی» بهره می‌برد و متون ملاصدرا را در بستر تاریخی دوره صفویه و شرایط انحطاط فرهنگی تحلیل می‌کند. پیش‌فرض این طیف آن است که فلسفه سیاسی نیازمند نظام‌مندی، نوآوری و پاسخگویی به چالش‌های مدرن است و غلبه نگاه معادگرایانه و عرفانی در آثار ملاصدرا، ظرفیت سیاست نظری مستقل را محدود ساخته است. همچنین، تفاوت در نگاه به نسبت دین و سیاست در دنیای مدرن (تلفیق در برابر تمایز) از دیگر عوامل واگرایی است.

طیف امکان عمدتاً بر کتاب‌های «مبدأ و معاد» و «الشواهد الربوبیه» تمرکز دارد و مباحث مربوط به ولایت، نبوت، مدینه فاضله، و رابطه شریعت و سیاست را مستند اصلی خود قرار می‌دهد. برای مثال، لکزایی با استناد به مباحث «خلیفه‌الله» در این متون، ویژگی‌های رهبر حکومت اسلامی را استخراج می‌کند (لکزایی، ۱۳۹۶: ۱۷۷). همچنین،

طیف امکان به مباحث «اصالت وجود» و «حرکت جوهری» در اسفار اربعه استناد می‌کند تا مبانی هستی‌شناختی سیاست را تبیین نماید. طیف امتناع نیز به همان متون رجوع می‌کند، اما لایه‌های متفاوتی را هدف قرار می‌دهد. طباطبایی با تحلیل تاریخی-اجتماعی همان متون، بر غیبت سیاست نظری و تکرار آرای فارابی تأکید می‌ورزد (طباطبایی، الف، ۱۳۸۷: ۳۴۱). داوری‌اردکانی نیز با استناد به حجم مباحث عرفانی و معادگرایانه در مقایسه با مباحث سیاسی، استدلال می‌کند که ملاصدرا نظام سیاسی مستقلی ارائه نداده است (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۴). بنابراین، هر دو طیف به منابع مشترک رجوع می‌کنند، اما با عینک‌های تفسیری متفاوت، نتایج متضادی استخراج می‌نمایند.

با توجه به تحلیل استدلال‌های دو طیف، می‌توان چارچوبی منسجم برای کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا ارائه داد، مشروط بر رعایت سه اصل: (۱) بازخوانی انتقادی و غیرتقلیدی از متون؛ (۲) تطبیق مفاهیم با شرایط زمانی و مکانی معاصر؛ و (۳) توجه همزمان به ابعاد نظری و عملی حکمت متعالیه. این چارچوب نیازمند نهادسازی، روش‌شناسی تطبیقی و مشارکت نخبگان حوزوی و دانشگاهی است تا فلسفه سیاسی ملاصدرا از سطح نظریه‌پردازی به سطح عمل حکمرانی ارتقا یابد.

در نهایت یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اختلاف دو طیف امکان و امتناع، نه در اصل امکان یا امتناع کاربری، بلکه در روش استنباط، لایه‌های مورد توجه از متن، و پیش‌فرض‌های درباره نسبت فلسفه و سیاست در دنیای مدرن ریشه دارد. با پذیرش نقاط قوت هر دو طیف (انسجام نظام فکری از دیدگاه امکان و نقد تاریخی از دیدگاه امتناع) و پرهیز از افراط و تفریط، می‌توان به چارچوبی متعادل و کارآمد برای کاربری فلسفه سیاسی ملاصدرا در حکومت اسلامی معاصر دست یافت. این امر مستلزم گذار از خوانش‌های تقلیدی به سوی بازخوانی انتقادی، خلاق و زمینه‌مند است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد کیفی، و با استناد دقیق به متون اولیه آثار ملاصدرا و منابع ثانویه معاصر، به واکاوی امکان‌سنجی کاربری فلسفه سیاسی وی در ساخت حکومت اسلامی پرداخته است. تمایز بنیادین این مطالعه با پژوهش‌های پیشین، عبور از نقل صرف آراء و ورود به لایه‌های عمیق‌تر تحلیل روش‌مندی استدلال‌هاست. در حالی که اکثر مطالعات گذشته به صورت تک‌گرایشی به تایید و به رد امکان کاربری پرداخته‌اند، این پژوهش با رویکردی تطبیقی، ساختار استدلالی دو طیف فکری «امکان» و «امتناع» را کالبدشکافی کرده و خلاً موجود در مقایسه سیستماتیک این دو دیدگاه را پر نموده است.

در طیف امکان، نمایندگانی چون برادران لک‌زایی و علیرضا صدرا، با استناد به انسجام نظام فلسفی ملاصدرا، وی را فیلسوفی سیاسی می‌دانند که توانسته است با تلفیق حکمت مشاء، اشراق، عرفان و معارف وحیانی، منظومه‌ای تحت عنوان «فلسفه سیاسی متعالیه» بنیان نهد. استدلال‌های این طیف بر چهار پایه استوار است: نخست، انسجام هستی‌شناختی نظام صدرا به مثابه زیربنای سیاسی که قابلیت استخراج مبانی را دارد؛ دوم، تبعیت سیاست از شریعت به عنوان نقطه قوت و تعادل‌بخش حکومت اسلامی؛ سوم، مفهوم ولایت مطلقه به عنوان حاکمیتی نظام‌مند، فراگیر و

هدفمند؛ و چهارم، توجه توأمان به معاش و معاد که ظرفیت اداره امور مادی و معنوی جامعه را فراهم می‌کند. از دیدگاه آنان، متونی همچون «مبدأ و معاد» و «شواهد الربوبیه» سرشار از مبانی قابل استخراج برای حکومت‌داری است و حکمت متعالیه می‌تواند چراغ راه آینده باشد.

در مقابل، طیف امتناع به نمایندگی سید جواد طباطبایی و رضا داوری اردکانی، با رویکردی تاریخی-انتقادی، کاربست مستقیم اندیشه صدر را ناممکن یا دارای محدودیت‌های جدی می‌دانند. استدلال‌های محوری این گروه نیز در چهار دسته قابل تقلیل است: اول، زوال اندیشه سیاسی در دوره صفوی و زندگی ملاصدرا در بستر انحطاط فرهنگی که محصول فکری او را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ دوم، عدم نوآوری و تکرار آرای فارابی بدون ارائه نظام سیاسی مستقل؛ سوم، غلبه نگاه معادگرایانه و عرفانی بر سیاست نظری و غفلت از معاش که محدودیت جدی ایجاد می‌کند؛ و چهارم، معکوس شدن رابطه فلسفه و سیاست که در آن فلسفه به ابزار توجیه قدرت تبدیل شده است. آنان معتقدند فلسفه اسلامی پس از فارابی دچار جمود شده و توان پاسخگویی به چالش‌های مدرن را ندارد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ریشه اصلی واگرایی این دو طیف، نه لزوماً در اصل متن ملاصدرا، بلکه در تفاوت‌های روش‌شناختی و تفسیری نهفته است. طیف امکان با روشی «استنباطی-استخراجی» به دنبال کشف لایه‌های باطنی و کلیات نظام‌ساز در متون است، در حالی که طیف امتناع با روشی «تحلیلی-تاریخی» بر بستر اجتماعی و کمبود جزئیات نهادی تمرکز دارد. نتیجه نهایی این تحقیق حاکی از آن است که امکان کاربست فلسفه سیاسی ملاصدرا در ساخت حکومت اسلامی وجود دارد، اما این امکان مطلق نیست و مشروط به شروطی است. این امر نیازمند بازنگری تحلیلی، بازخوانی انتقادی و تطبیق هوشمندانه با مقتضیات زمان و مکان معاصر است. نمی‌توان به صورت تقلیدی به متون نگریست، بلکه باید با استخراج اصول کلی مانند وحدت وجود، توحید سیاسی، ولایت، و مدینه فاضله، چارچوبی پویا طراحی کرد. بنابراین، فلسفه سیاسی ملاصدرا نه به عنوان یک نسخه از پیش تعیین‌شده، بلکه به مثابه یک منبع الهام‌بخش و چارچوب نظری منعطف، قابلیت هدایتگری ساختار حکومت اسلامی را دارد، مشروط بر آنکه از جمودگرایی طیف امتناع و ایده‌آل‌گرایی صرف طیف امکان پرهیز شده و مسیری میانه مبتنی بر نقد و تطبیق پیموده شود. این پژوهش با تبیین این ظرایف و ارائه چارچوبی منسجم شامل مفاهیمی چون رابطه دیالکتیکی شریعت و سیاست و نقش عرفان در حکمرانی، گامی در جهت پر کردن خلأ روش‌شناختی در مطالعات فلسفه سیاسی اسلامی برداشته و مسیر را برای تحقیقات آتی هموار ساخته است.

References

Abdol Rahimi, A. (2016). Political Methodology of Transcendent Wisdom . Tehran: Sormeh Publications. In Persian.

- Abedi, A. R. (2016). *An Introduction to the Political Thought of Mulla Sadra* . Tehran: Samt Publications. In Persian.
- Ahwazi, M. K. (2010). *Al-Hikmah al-Muta'aliyah in Political Thought* . Tehran: Mu'assasah-i Muqāyisah-yi Farhangī. In Persian.
- Arasteh, A. (2008). *Philosophy and Contemporary Man* . Tehran: Institute for Research and Cultural Studies. In Persian.
- Aristotle. (2024). *The Politics* . Translated by Hamid Enayat. Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.
- Aristotle. (2004). *Metaphysics* . Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.
- Dabashi, H. (2008). *Theology of Discontent: The Ideological Foundation of the Islamic Revolution in Iran and Its Impact on Modern Thought* . Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2004). *Modern Iranian Philosophy* . Tehran: Sokhan Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2003). *Philosophy and Contemporary Man* . Tehran: Institute for Research and Cultural Studies. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2016). *A Conversation with Khordad Magazine* . Tehran: Khordad Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2001). *A Forgotten Interview in the Book "Aql va Zamanah"* . In: rezadavari.ir. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2010). *Do We Need Islamic Philosophy Today?* *Ma'arif Journal* , No. 105. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2002). *Al-Farabi, the Philosopher of Culture* . Tehran: Sāqi Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2011). *Postmodern Thought* . Tehran: Sokhan Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2008). *Mulla Sadra and the Political Philosophy of His Time* . *Khordad Journal* , No. 24. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2009). *Mulla Sadra, the Philosopher of the Islamic World* . In: rezadavari.ir. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2004). *The Political Methodology of Transcendent Wisdom* . *Khordad Journal* , No. 35. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2017). *The Political Role of the Imam in Mulla Sadra's View* . *Farhang Journal* , No. 31. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2004). *Decline of Political Thought in Iran: A Discourse on the Theoretical Foundations of Iranian Decline* . 8th Edition. Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2011). *An Introduction to the Theory of Iranian Decline* . 9th Edition. Tehran: Negah-e Moaser Publications. In Persian.
- Davari Ardakani, R. (2010). *A Survey of the History of Political Thought in Iran* . 10th Edition. Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Foroughi, A. (2010). *A Comparative Study of Plato and Mulla Sadra's Political Thought* . *Political Quarterly* , No. 46. In Persian.
- Ghaffari, S. M. (2009). *The Role of Religious Scholars in the Political System* . *Journal of Islamic Thought and Culture* , No. 25. In Persian.

- Hadi, M. (2004). Mulla Sadra and the Possibility of Theoretical Political Thought in Islam . Behesht-e Danesh Journal , No. 29. In Persian.
- Hosseini, A. (1983). Mabda' wa Ma'ad . Tehran: University of Tehran Press. In Persian.
- Javadi Ameli, A. (2008). Transcendent Philosophy Has Transcendent Politics . Ofogh Journal , No. 217. In Persian.
- Javadi Ameli, A. (2008). A Discussion on the Possibility of Theoretical Political Thought Based on Transcendent Wisdom . Behesht-e Danesh Journal , No. 29. In Persian.
- Khajavi, M. (2003). Sharh Usul al-Kafi . Tehran: Institute for Human Sciences and Cultural Studies. In Persian.
- Khajavi, M. (2010). Al-Ahkam al-Muta'aliyah . Vol. 1. Tehran: Mowla Publications. In Persian.
- Khajavi, M. (2013). Al-Ahkam al-Muta'aliyah . Vol. 3. Tehran: Mowla Publications. In Persian.
- Majidzadeh, M. (2004). The Political Philosophy of Islamic Thinkers . Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.
- Malekshah, M. (2004). The Life of Mulla Sadra . In: www.Mullasadra.org . In Persian.
- Mar'ashi, M. (2010). The Political Thought of Islamic Philosophers . Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.
- Marx, K. (2019). The Communist Manifesto . Translated by Masoud Saberi. Tehran: Taleye Press. In Persian.
- Molla Sadra. (2005). Al-Shawa'id al-Rububiyah . Edited by Seyed Jalal al-Din Ashtiyani. Qom: Bostan-e Ketab Publications. In Persian.
- Molla Sadra. (2004). Mabda' wa Ma'ad . Qom: Bostan-e Ketab Publications. In Persian.
- Murtadha, A. (2005). The Political Methodology of Transcendent Wisdom . Pegah-e Hozeh , No. 231. In Persian.
- Murtadha, A. (2003). The Political Methodology of Transcendent Wisdom . Political Science Journal , No. 25. In Persian.
- Murtadha, A. (2017). Political Thought of Mulla Sadra . Tehran: Research Institute for Human Sciences and Cultural Studies. In Persian.
- Nasr, S. H. (2009). Mulla Sadra Shirazi and Transcendent Wisdom . Translated by Hossein Soozanchi. Tehran: Sohravardi Publications. In Persian.
- Plato. (2004). The Republic . Translated by Foad Rowhani. Tehran: Scientific and Cultural Publications. In Persian.
- Rousseau, J. J. (2011). The Social Contract . Translated by Saeed Habibi. Tehran: Abresfeid Publications. In Persian.
- Sadr, A. (2011). Political Transcendent Wisdom . Tehran: Research Institute for Human Sciences and Cultural Studies. In Persian.
- Sadr, A. (2008). The Political Methodology of Transcendent Wisdom . Pegah-e Hozeh , No. 231. In Persian.
- Sadr, A. (2017). Political Interpretation of Transcendent Wisdom Texts . Tehran: Research Institute for Human Sciences and Cultural Studies. In Persian.

- Sadr, A. (2003). The Guardianship of the Jurist in Political Wisdom . Political Science Journal , No. 25. In Persian.
- Shahidpour, M. (2004). The Relationship Between Religion and Politics in Mulla Sadra's View . Journal of Islamic Thought and Culture , No. 25. In Persian.
- Shariati, A. (2008). Mulla Sadra and the Political Philosophy of His Time . Khordad Journal , No. 24. In Persian.
- Shariati, A. (2004). The Foundations of Islamic Government in Mulla Sadra's Thought . Ofogh Journal , No. 217. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2008). The Decline of Political Thought in Iran . 8th Edition. Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2011). An Introduction to the Theory of Iranian Decline . 9th Edition. Tehran: Negah-e Moaser Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2008). An Introduction to the History of Political Thought in Iran . 10th Edition. Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2008). The Decline of Political Thought in Iran: Discourse on the Theoretical Foundations of Iranian Decline . Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2008). The Decline of Political Thought in Iran . Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2011). An Introduction to the Theory of Iranian Decline . Tehran: Negah-e Moaser Publications. In Persian.
- Tabatabaei, S. J. (2008). The History of Political Thought in Iran . Tehran: Kooyeh Publications. In Persian.
- Taleqani, M. (2016). The Political Role of the Imam in the View of Mulla Sadra . Farhang Journal , No. 31. In Persian.
- Taleqani, M. (2010). The Political Role of the Imam in Mulla Sadra's View . Farhang Journal , No. 31. In Persian.
- Tavakkoli, M. (2004). The Relationship Between Religion and Politics According to Mulla Sadra . Political Science Journal , No. 25. In Persian.
- Tavakkoli, M. (2004). The Political Thought of Mulla Sadra . Political Science Journal , No. 25. In Persian.
- Yavari, M. (2016). The Political Philosophy of Mulla Sadra . Political Science Journal , No. 25. In Persian.
- Zarei, A. (2004). The Political Thought of Islamic Philosophers . Tehran: Amir Kabir Publications. In Persian.